

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به مقدمه ای که مرحوم شیخ فرمودند که الفاظی که در عقود من جمله بحث بیع بکار برده می شود باید کاملاً صریح در همان معنای انشائی باشد و واضح باشد کاملاً، خود الفاظ آن قالبی که بکار برده می شود کاملاً واضح و روشن و صریح باشد، بعد دیگر به مناسبتی ایشان بحث مجاز و این که بشود روی قرائن اعتماد کرد بحثی فرمودند، بی میل نشدند اجمالاً که اگر با قرائنی باشد بشود قبول کرد و لذا فرمودند مثل این که بعث منفعة هذه الدار إلى شهرٍ بكذا این بعید نیست که درست باشد، به صورت اجاره، این خلاصه بحثی بود که ایشان کردند. عرض کردیم نکته اساسی ای که من در عبارات شیخ به آن رسیدم آن نکته ای که ما باید در مطالبی را که به اصطلاح در مطالب انشائی، ایقاعی، اعتباری این کاملاً باید تفکیک بشود و این قدرت تفکیک به این است که الفاظ کاملاً صریح بشود یعنی اگر ما مفهومی مثل اجاره داریم، عنوانی مثل اجاره داریم، عنوانی مثل بیع داریم، مثل مضاربه داریم، مثل مزارعه داریم در مقام انشاء این باید جدا بشود، کاملاً روشن باشد و صریح باشد، این خلاصه آن چه که هست، و از کلمات نائینی عرض کردیم آن چه که من می فهمم ایشان رکن اساسی بحثشان فرق بین اخباریات و حکایات، به قول ایشان حکایات با ایجادیات و عقود جز ایجادیات اند به تعبیر ایشان، حالا ایجادیات را هم چند تا معنا کردند که اشاره کردیم و این که بخواهد ایجاد بکند باید هم تدریجی نباشد، آنا ما باشد، نمی شود هر قیدی را ایجاد بکند، این خلاصه کلماتی که مرحوم آقای نائینی به طول و تفصیلش خواندیم آن روح کلماتی که ایشان فرمودند.

عرض شد به این که ما دنباله بحث را ادامه دادیم، عرض کردیم آنچه که ما داریم مواردی که داریم، این که ایشان فرمودند اخباریات درست است، ما موارد اخبار داریم، موارد اخبار شما را با متن واقع قرار می دهد، شما را در متن واقع قرار می دهد، طبعاً متن واقع واقعیتش محفوظ است، اگر گفت مثلاً این آهن داغ است شما دست زدید دیدید سرد است آن واقعیت خودش محفوظ است،

.....
با اخبار او چیزی عوض نمی شود چون یک واقعی دارد به جای خودش محفوظ است اخبار شما طریق است به آن واقع، ممکن است اوسع از واقع باشد، واقع اوسع از اخبار باشد، ممکن است اضیق باشد، ممکن است واقعا اصلا غیر از او باشد، دروغ باشد، با واقع اصلا ارتباطی ندارد، این که خب باب اخباریات به تعبیر ایشان حکایات، بحث دیگری که در این جا مطرح می شود که حالا برای احاطه اقسام:

ما انتزاعیات هم داریم، همان جور که خود ایشان را هم عرض کردیم متعرض شدند، انتزاع یک نسبتی است که ما در ذهن بین دو شیء نگاه می کنیم و لذا قوام انتزاع به طرفین است مثل فوقیت سقف نسبت به خود من، مثلا می گوئیم این سقف بالای سر است، این بالای سر یک امر انتزاعی است که ما درست می کنیم، واقعیت در خارج ندارد، آنی که در خارج هست سقف است و من، این دو تا، این که این بالای سر من است در یک حالت خاصی است، من بروم بیرون سقف دیگه بالای سر من نیست، در انتزاعیات چون نسبت بین دو شیء نگاه می شود اگر نسبت های دیگری هم در متن واقع باشد آن ها هم محفوظ است دیگه لذا در انتزاعیات این طور نیست که دقیقا به همان اندازه ای که گفت باشد، مثلا اگر گفت سقف بالای سر شماست در این اتاق خب طبیعتا اگر سقف بالای سر من باشد این دیوار پشتی هم پشت من است، این طرف هم مثلا که هست دست راست من است، آن طرف دست چپ من است و لذا ما الان در کتب تاریخ فرض کنید مثلا می خوانیم فلانی پسر فلانی است، خب اگر معلوم شد که آن پدر ایشان اولاد دیگر هم دارد، می فهمیم ایشان برادر آن است، برادر های او هستند و فرض کنید پسر عمویی دارد، پسر عمه، خیلی از نکات تاریخی را ما از روی همین انتزاعیات در می آوریم، این ها اشکال ندارد، چرا؟ چون در انتزاعیات واقع محفوظ است، دو تا واقع را حساب می کند، یک عنوانی را ما بینهما لحاظ می کند، ایجاد می کند، ایقاع می کند لکن این عنوان انتزاعی است، دارای اثر خاصی نیست، یک عنوان انتزاعی صرف است، لذا این عنوان انتزاعی صرف اگر آن واقع دارای عناوین دیگر هم باشد مثل یمین و یسار و مثلا پسر این آقا باشد پس دختر خواهر آن آقا است، پس پسر برادر آن آقا است، پسر خواهر آن آقا است، نوه آن است، این ها امور واقعی هستند محفوظند این ها اشکال ندارد، بحث دیگری که عرض می شود در این جا بحث اعتباریات است که عرض کردیم به طور کلی اول اعتبارات ادبی

.....
است، اعتبارات ادبی را عرض کردیم اعتبار اساسا اساسش بر این است چیزی نیست شما او را ایجاد می کنید، اساس اعتبار، چون این مطلب را نه مرحوم شیخ دارد و نه مرحوم نائینی و دیگران هم ندارند ما این را سابقا توضیح دادیم رکن اساسی امور اعتباری این است که چیزی نباشد، یا لا اقل در حد العلم شما نباشد، یا در واقع نیست یا در حد العلم نیست، این اصول عملیه این طوری است، کل شیء حلال حتی تعرف أنه حرام، این حد العلم است.

پرسش: در مراحل حکم شما ابراز را بعد از انشای حکم می دانید ولی در انشائیات می فرمایید با خود ابراز ایجاد می شود، در مراحل هفتگانه که می شمارید می فرمایید حکم را شارع انشاء می کند، یک مرحله ابراز دارد که به تعبیر حضرتعالی رسانه ای می شود، چرا آن جا دو تا می کنید

آیت الله مددی: لذا عرض کردم بعضی ها آن جا را فعلیت می دانند، فعلیت حکم را، یعنی می گویند اگر شارع تشریع کرد مجلس تشریع کرد اصلا حکم نمی شود، حکمش به رسانه ای شدن است مثل این که شما حکم به ابراز بدهید لذا آن جا عده ای تعبیر به فعلیت، ما هم غالبا تعبیر به فعلیت لکن تعبیر به فعلیت هم یکمی مشکل است مگر بگوییم فعلا قانون است یعنی تا فعلا ابراز نشده، این یک. ممکن است که کسی هم آن چه را که ما گفتیم روی مبانی کسانی که بین این دو تا تفکیک قائلند، اعتبار نفسانی را یک جهت می دانند و ابراز را جهت دیگر، چون این جا هم در خود ابراز اعتبار هم محل کلام است دیگر، فرق نمی کند.

پرسش: حکم هفت مرحله ندارد

آیت الله مددی: نه واقع تشریع که حکم بشود، تا حالا حکم نبود، حکمش با رسانه ای شدن است،

پرسش: پس هفت مرحله نداریم

آیت الله مددی: آهان تا آن جا در حقیقت مثل یک چیزی است که اعتبار کرده در افق نفس اما این حکم شدنش به ابراز است، ممکن است آن کسانی هم که قائل نیستند به این مبنا، به ایجاد قائل به آن باشند

پس بنابراین در این جا خوب عنایت بفرمایید اصل مطلب را خوب دقت بکنید، اصل مطلب امور اعتباری اموری هستند که واقعیت ندارند، شما آن ها را در وعای اعتبار به هر نحوی که هست ایجادش می کنید، در امور اعتباری همین که مرحوم آقای نائینی اسمش را ایجادیات گذاشته یا قدمای اصحاب غالبا ایقاعات می گویند یا معنای ایقاعی، شما این معنا را ایجاد می کنید نه این که این معنا ایقاعی، نه این که اعتبار در نفس است، شما این معنا را ایجاد می کنید، خوب دقت بکنید، این ایجاد معنا، این ایجاد این مطلب، این ایجادش اگر برای تاثیر در جوانب احساسی و عاطفی باشد اصطلاحا بهش تنزیل ادبی و اعتبار ادبی می گویند.

پرسش: ایجاد و ایقاع به یک معناست؟

آیت الله مددی: این جا مراد ما یکی است، البته خب ایقاع یعنی آن را در عالم اعتبار ایجاد می کند، ایجاد عالم وجود حقیقی است بیشتر، اما مراد ما در این جا یکی است، آن را ایقاع می کند، آن را ایجاد می کند، اعتبار یعنی آن را ایجاد می کند در وعای اعتبار، آن وقت اگر برای تاثیر در احساس باشد جوانب احساسی عاطفی، امری که نبوده ایجادش مثلا زیدی که زید است و انسان است او را شیر قرار می دهد، شیر نیست شیر قرارش می دهد، این را اعتبارات ادبی می گوئیم، البته چون هدف تاثیر در احساس است تا مادام در افق نفس شما وجود دارد هیچ تاثیری ندارد، هیچ احساسی ندارد، تاثیرش وقتی است که بیان می شود، می گوید فی البیت اسد، تا قبل از او که تاثیر نداشت و لذا این بحث مطرح است یعنی نکته فنی کار این جا شد می گوید شما در افق نفس اعتبار کردید این را ابراز کردید، این مبنائی مثل مرحوم آقای علامه و مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین اصفهانی، این معنای دیگه می گوید نه آن که شما در نفس اعتبار کردید شما چرا در نفس اعتبار کردید؟ چرا آن را شیر دیدید؟ اصلا آن نکته اش چی بود؟ چرا آن را حد شیری بهش دادید؟ لباس شیر بهش پوشانید؟ برای این که تاثیر در احساس داشته باشد، آنی که در افق نفس است هیچ تاثیر ندارد، تاثیرش قوامش به ابراز است، وقتی هم که ابراز شد قوام این تاثیر به همین مقداری است که ابراز شده، حالا فرض کنید ایشان اضافه بر شجاعت مثل روباه هم شیطان است، خیلی حیال است، دیگه وقتی گفتیم فی البیت اسد، این معنایش این نیست که چون این شخص حیال هم هست پس روباه هم هست به نظر من

پرسش: قوامش تاثیرش با ابراز هم هست، با شنیده شدن است یعنی آن کسی که شعر می گوید تا کسی نخوانده اثر نمی کند، این جا هم همین است، مولا که ابراز می کند تا وقتی مکلف

آیت الله مددی: نه بحث این است که این ابراز را که کنار دیوار ابراز نمی کند، برای دیوار که صحبت نمی کند، صحبت برای افراد می کند

پرسش: ولی صحبت کردنش منشا اثر است یا شنیده شدنش؟

آیت الله مددی: نه دیگه مراد وقتی گفته شد آن مرحله را دیگه، آن مرحله مفروغ عنه گرفتیم، آن مرحله تاثر را، تاثر لفظی یعنی، آن مرحله مفروغ عنه است

پرسش: گاهی اثر با تنجز است در واقع

آیت الله مددی: می دانم آن بحث تنجز یک مرحله دیگه، و لذا مرحله تنجز را جدا گرفتیم، از مرحله فعلیت جدا گرفتیم، دقت فرمودید چی شد؟

پس بنابراین این صحبت را خوب دقت بکنید، اگر گفت این را من شیر می بینم ولو دارای صفات حیوان دیگری مثل روباه هست آن ها را اعتبار نکرده،

پرسش: لازم بینش است

آیت الله مددی: لازم بینش است، اعتبار نکرده

شما می گوئید خیلی خب درست است، این شخص این زید چنان چه در شجاعت مثل شیر است در حيله گری هم مثل روباه است، خیلی خب مثل روباه، این اعتبار، چرا؟ چون این باید شیئی که نبوده بکند یعنی می خواهد لباس روباهی بهش بپوشاند، خب نپوشانده، همین که نگاه نکرد همین که نپوشاند دیگه نیست، نمی خواهد بگوید این روباه نیست، این را دیگه نمی خواهد، آن مقداری را که ابراز می کند هست، این تمام صحبتی که در این جا هست این است، البته عرض کردیم مرحوم آقای علامه طباطبائی هم تقریباً همین

مطالبی را که عرض کردیم دارد، فقط ایشان آن اعتبار را اول می گیرد، ابراز می گیرد، ایقاع نمی گیرد، به ذهن ما که ایقاع است، ابراز نیست، و نائینی هم حرف اساسیش در این جا همین است که ایقاعات است، ایجادیات به تعبیر ایشان، این مال اعتبارات ادبی.

مال اعتبارات بعدی آن اعتباراتی است که دارای آثار است، این ها اثرش بیشتر جنبه احساسی و عاطفی است، آن دارای آثار قانونی خاص خودش است، اثر برایش بار می کند، آن اعتباراتی که اثر دارد یا اعتباراتی است که قانون می کند یعنی شخصی که اعلی رتبه است جعل می کند، چیزی که نیست و لذا عرض کردیم وقتی گفت جئنی بماء دنبال این برویم که آن چیزی که نیست و هستش کرد چیست؟ مثلاً این ها می گویند آن چیزی که نبوده واداشتن است، بعث است، آن چیزی که نبوده و هستش کرد ایجاد داعی و انگیزه برای آوردن آب است، آن چیزی که نبوده و هستش کرد در ذمه اش دیده آب آوردن را، ببینید، سر مطلب روشن شد که چرا علما اختلاف می کنند، چون واقعا نبوده، آن چیزی که نبوده با چه مقدار که به مقداری که، چی اثباتش کرد؟ چی در ذمه اش دیده؟ لذا این بحث یک بحث عرض کردم قانونی مهمی است که ما وقتی می گوییم آب بیاور در اعتبارات قانونی چی قرار می دهیم؟ چیکار می کنیم؟ و در مقابل او هم اعتبارات شخصی و التزامات شخصی را گرفتیم که عرض کردیم التزامات شخصی این ها هم به اشکال مختلفی است و اصل اولی هم در التزامات شخصی را عرض کردیم شخص بما هو شخص حق ندارد نیست را هست بکند، اصطلاحاً بهش می گویند اصاله الفساد در عقود یا برویم بالاتر اصاله الفساد در التزامات، یا برویم بالاتر بگویید شخص بما هو شخص، بما هو به اصطلاح امروزی ها شهروند، موطن، به عنوان موطن و شهروند و مکلف حق التزام تصرف در امری که بخواهد موضوع شارع بشود ندارد، حق ندارد، حق التزام ندارد، این التزام را یعنی حق ندارد شما به جای این که بگویید اصاله الفساد در عقود بگوییم نمی تواند چیزی که نیست مکلف بما هو مکلف هستش بکند، نکته این است، آن چیزی که نیست، اگر شما اعتبار را به این معنا که من عرض می کنم تصور بکنید دیگه بقیه مطالب خیلی راحت است پس در امور اعتباری اساس مطلب بر این است، در امور اعتباری شما دنبال نیست باشید که آن نیست هست شد، بحث سر این است و این نیست هست شدن به لفظ است، چرا؟ چون آن مطلب نیست، خوب دقت بکنید، برای هست شدنش ممکن است صور مختلف داشته باشد، زوایای مختلف داشته باشد، چهره های و نکات مختلف داشته باشد،

تنها وسیله ای که می تواند در زندگی انسان این ها را، این ریزه کاری ها را که من اسمش را جداسازی، تفکیک می گذارم، این جداسازی را انجام بدهد لفظ است مثلاً فعل فقط می تواند اصل مطلب را، آن هم به زور اثبات بکند، اشاره که کاملاً قاصر است، سکوت که دیگره اقصر از آن هاست، کتابت هم به عنوان این که حاکی از لفظ است، طریق برای لفظ است، الذی علم بالقلم، نه این که خود قلم اصل است، و لذا هم وقتی ما می خواهیم یک عقدی را بنویسیم کانه با زبان می گوئیم و می نویسیم پس بنابراین آن نکته اساسی کار یک: جداسازی است، این جداسازی به این معنا که مثلاً شما یک عقدی با یک آقای می کنید پنج تا نکته می گذارید، یک عقدی به یک شخص دیگره می کنید چهار تا نکته می گذارید، با یکی دیگره می کنید شش تا نکته می گذارید، این اصل جداسازی در زندگی انسان، در مفاهیم علمی که انسان دارد این تاثیر اساسی دارد، این همانی است که در قرآن بهش اشاره شده الرحمن علم القرآن، خلق الانسان، علمه الیابان، این بیان مراد جداسازی است یعنی خداوند متعال آن صفت رحمانیت حضرت حق که به قول آقایان بعد از الله است آن ظهور رحمانیت حضرت حق در ظهور، در وجود انسان در متن وجود انسان و در حاق ذات انسان این صفت جداسازی را قرار می دهد، این که شما الان به علوم می رسید، به اختراعات می رسید، به فلسفه می رسید، به عرفان، به زوایای مختلف، تمام این جداسازی ها مال آن نکته اساسی است که در انسان علمه الیابان، عرض کردم سابقاً که کلمه علم چون خیلی واضح نیست که چه ریشه ای در لغت عربی دارد یک راهی است که کراراً عرض کردم، این از قدیم هم بوده، حالا امروزی ها بیشتر روی آن حساب می کنند، به اصطلاح الفاظ را بیشتر به لحاظ صوت می شناسند نه به لحاظ آنی که ما الفاظ مثلاً می گویند در لغت عربی عین و لام و میم، این سه تا صوت دارای یک معنای خاصی اند، چون دارای معنای خاصی اند در حالات مختلف آن معنا لحاظ می شود، آن وقت این شش تا تصویر لفظ می شود دیگره، از عین و لام و میم، از این شش تا لازم نیست که همه اش مستعمل باشد، گاهی اوقات مثلاً دو تا مستعمل است، سه تا، عرب دارد، مثلاً ما در مورد علم، عِلْم داریم، عَمِل داریم و لَمَع، لَمَع درخشیدن، عمل هم که خب عمل خارجی انسان، علم هم که همان حالت است، این ها معتقدند بین این سه معنا یعنی بین عین و لام و میم، عرض کردیم این مطلب را آقایان خیال می کنند که مثلاً جدیداً مطرح کردند، جدیداً مطرح شده، جزء کشور های عربی رسماً، شاید در حوزه

.....

ادبیات فارسی هم باشد، نشنیدم، جز دروس رسمی است به نام فقه اللغة که از فروع فقه اللغة همین، الان رسماً فقه اللغة یک ماده درسی در دانشگاه های ادبی است، در حوزه های ما هنوز نشده، از قدمای اصحاب یعنی از قدمای علمای عرب که این را نوشتند ابن جنی دارد در همان اول خصائص هم دارد، خصائص انصافاً خیلی کتاب لطیفی را ابن جنبی نوشته، به هر حال بعد از ایشان هم دارند، غرض این تازه نیست، این نه خیال بفرمایید تازه است، آن وقت اگر این باشد در عمل شما چیزی که در عمل می بینید یعنی چیزی که در فکر است جوال است اما عمل حالت ثبات دارد، حالت جوالی ندارد، عمل طبیعتاً حالت ثبات و استقرار، لمع هم که به عنوان لمعه و برق است، برق زدن، درخشیدن، اگر ما این مطلب را مثلاً بگوییم علمه البیان، البته این ماده تعلیم و هیئت، این از اموری است که در قرآن از همان اول آیات محط نظر بوده چون پنج آیه از سوره اقرا به اصطلاح آقایان این در سال اول و اولین اقرا بسم رب الذی خلق و ربک الاکرم الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم يعلم، خیلی عجیب است، از آن آیات اولیه بحث تعلیم مطرح است، در سوره الرحمن این بحث مطرح شده، علمه البیان یعنی کأنما در ذات انسان و در فطرت انسان، در حقیقت انسان، حالا تعبیر ماهیت و هویت را نمی خواهد، آنی که از این آیه در می آید یک قدرتی است که قدرت تشخیص و جدایی سازی است، اصلاً این ذاتا در انسان هست و این جدایی سازی در ذات انسان می درخشد، حالت لمعان دارد، خوب دقت بکنید، آموختگی هم نیست، این جدایی سازی، عرض کردم این الان فرض کنید مثلاً این وضعی که کامپیوتر و غیره و این تشکیلات، این ها همه مال قدرت جداسازی است دیگه و این قدرت جداسازی در ذات انسان و هویت انسان وجود دارد، این بحثی که مرحوم آقای نائینی می کند که ایجادیات و اخباری، حکایات این مال قدرت جداسازی انسان است، من همین جلسه گذشته هم عرض کردم که مثلاً شما می گوئید زید کالاسد، زید اسد، فی البیت اسد، این مال جداسازی است که انسان دارد، این قدرت در انسان لمعان دارد و از آن طرف باز هم در آیات مبارکه هم عجیب است، و علم الادم اسماء، اسماء مراد در این جا به معنای اسم و فعل و حرف نیست، مراد مطلق لفظ است، در این جا هم باز بشر را خداوند بهش یک قدرتی داده که آن هم به صورت لمعان است که حالا دیگه چون در این آیه مبارکه به ربک، و اذ قال ربک للملائکة، علم صفت، ضمیر علم به ربک بر می گردد لکن ربک هم در این جا مراد رحمان است که حالا نمی خواهم توضیحش را عرض بکنم، آن

وقت یک قدرت جداسازی در انسان هست آن در ماهیت و ذات انسان هست، یک قدرت تعبیر از این جداسازی و الفاظی که مناسب با این جداسازی است، خوب دقت بکنید، همان حرفی که نائینی می گوید اخباریات و حکایات و ایجادیات، لکن این آیه مبارکه معلوم می شود که این بحث الفاظ و بحث لفظ این به مقدار خود آن قدرت جداسازی نیست، کمتر از آن است چون این را بعد از وجود انسان گرفته، علم آدم الاسماء مسئله لفظ و تعبیر مرحله ای است که بعد از وجود انسان است اما آن قدرت جداسازی در ذات انسان است و از عجائب این است که در هر دو تعبیر به علم دارد یعنی یک نکته ای در ذات انسان لمعان دارد، می درخشد، روشن است، واضح است، که آن قدرت جداسازی بین این مفاهیم و عناوین باشد، دو: به مقداری که محل زندگی است و وجود او بر او متوقف است به مقابل آن ها الفاظ قرار داده، لفظ بکار برده شده، اگر ما باشیم و حتی ظاهر این آیه، حالا کار به تفسیر معنای وضعی و این ها نداشته باشیم، ظاهرش این است که این یک قدرت واقعی است در انسان، این قدرت جداسازی، این قدرت را اگر ما قبول کردیم چون در عقود عرض کردیم در انشائیات ممکن است قیود مختلفی مراعات بشود، نکات مختلف، حتی اگر بگویند آب بیاور، آب گرم بیاور، آب سرد بیاور، این می آید تمام این ها را یکی یکی جدا می کند، این جداسازی به نحو تام که در ذات انسان هست، در حاق وجودش، در حاق حقیقت انسان هست این جداسازی در مقام وجود انسان توسط الفاظ این باز در انسان تعلیم شده یعنی در انسان قرار داده شده، آن چه که می تواند یعنی این ظاهر آیه مبارکه غیر از إنما يحلل الکلام و يحرم الکلام از این معلوم می شود که آن قدرت که در انسان می تواند این ها را کاملاً دقیقاً روشن بکند به قدرت الهی، البته مرحوم آقای نائینی اعتقاد داشتند که واضع الفاظ خداست، به این آیه تمسک کردند، غیر از ایشان هم دارند در علمای اهل سنت در کتبی که در ادبیات نوشته شده عده ای از اهل سنت هم قائلند که واضع خداست لکن این مراد این نیست، نه توجه نشده، این مراد این است که این قدرت را در ذات انسان، یکی در حقیقت وجودی انسان و یکی هم در مرحله وجود، و علم الآدم الاسماء، آدم مرحله وجودی انسان است پس در ذات، این قدرت قرار داده شده، این قدرت را با الفاظ بیان می کند و همین طور هم هست، واقعه همین طور است

آیت الله مددی: چرا دیگه تمام، احاطه بر تمام اسماء دارد

پرسش: ندارد

آیت الله مددی: چرا دارد

پرسش: انسان ها همه شان که احاطه بر همه ندارند

آیت الله مددی: نه آدم رمز انسان هاست،

و لذا این حالت ادامه هم پیدا می کند، هی الفاظ جدید وضع می کند، راه های جدیدی را می رود لکن عمده کار را خوب دقت بکنید
عمده کار این است یعنی آن چه که از ظواهر این آیات مبارکه حالا با قطع نظر از شواهد عرفی هم که عرض کردیم آن چه که در
انسان مهم است در این مراحل مثلا شما ببینید اخباریات را جدا کردید، انتزاعیات را جدا کردید، اعتبارات ادبی را جدا کردید،
اعتبارات شخصی را، ببینید تمام این ها را یکی یکی جدا کردید، پس در دائره اعتبارات شخصی می توانید قیود مختلف، بحث سر این
است که این جداسازی به نحو دقیق با لفظ ممکن است، بحث این است، و اگر بناست ما کاری را انجام بدهیم لفظی بیاوریم که
صریحا و دقیقا به قالب این باشد، این صحبتی که هست این است، دقت کردید؟ در اخباریات مهم نیست که قالب باشد، چرا؟ چون
اخباریات واقع محفوظ است، لفظ شما قالب نبود واقع به جای خودش محفوظ است، اگر گفتند این آقا شجاع است شما رفتید با آن
آشنا شدید دیدید هم شجاع است هم هنرمند است هم مخترع است هم مکتشف است، ممکن است که ده تا صفات دارد، یا رفتید باهاش
صحبت کردید دیدید شجاع هم نیست، یا در یک قسمت خاصی بلانسبت شجاعت دارد، یا اصلا شجاع هم نیست، در اخباریات این ها
مهم نیست اما در انشائیات این مال قدرت جداسازی انسان است، در انشائیات، در انتزاعیات هم مهم نیست چون دقت بکنید این نکته
اساسی کار را اگر ما این گرفتیم که در انشائیات نیست هست می شود، این نیست و هست شدن این به مقدار لفظ است، علم آدم
الاسماء، إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام، این روایت مبارکه با آیه مبارکه این دقیقا نشان می دهد که شما اگر می خواهید کاری
بکنید کاملا باید این را جدا بکنید، کاملا و دقیقا، این جداسازی با اشاره دقیقا نمی شود و لذا مرحوم نائینی ظاهرا یک عبارتی دارد

.....

که مثلا اشاره از انسانی که سالم است، لال نیست و سالم است این حکم معاطات را دارد، اما اشاره در حد شخصی که لال است حکم لفظ را دارد، یعنی به مقداری که می تواند ابراز بکند، آن وقت معاطات در حق لال هم تصویر می شود یعنی معاطات که فعل باشد هم در حق لال تصویر می شود هم غیر لال، اشاره در حق لال حکم عقد لفظی را پیدا می کند در انسانی که تمکن صحبت، اشاره حکم معاطات را پیدا می کند، این مال چیست؟ این نکته فنیش همانی است که من عرض کردم، این آن نکته جداسازی است که ما درست می کنیم لکن در نسبت به معاطات نسبت مثلا به شخص لال هم اشاره باز نمی تواند تمام آن ریزه کاری ها را روشن بکند، عاجز است از بیان، آن چه که می تواند در انسان به فطرت الهی به یک درخشش واقعی در ذات انسان یا در وجود انسان مثل یک صفتی می درخشد، آن جدا کردن و این را با لفظ یا به تعبیر قرآن با اسماء روشن کردن، لذا این مطلبی را که مرحوم نائینی وارد شدند مطلب درستی است، من عرض کردم حالا شما باز هم عبارت شیخ را در همین جا نگاه بکنید، یک تعبیر تفکیک دارد، ما این جداسازی را به شیخ نسبت می دهیم خیلی حالا معلوم نیست که مراد جدی شیخ همین است که عرض می کنم لکن به این معنا که پس این نکات اگر در نظر گرفته بشود و صریح بشود در این جا ما به این نتیجه می رسیم که یک، حالا آن فرعی را که مرحوم نائینی اول گفته را بگویم بعد جمع بندی نهایی، بعد این مسئله ای که ایشان فرمودند تدریجی نمی شود این انصافا روی قاعده هم هست، چرا؟ چون اگر گفت من این را به تو تملیک کردم انشاء کرد، ایقاع کرد خب این تمام شد، با ابرازش تمام شد، بعد گفت پولت را یک ماهه بده، این در حقیقت یک ایقاع دومی است، این دلیل می خواهد که این ایقاعات به هم ربط پیدا کنند، آن چه که می تواند ایقاعات را به هم ربط بدهد عنوان عقد است، اگر شما عنوان نگرفتید به اصطلاح ما عقد رضائی گرفتید هر کدامش یک ایقاع است و لذا غیر از آن اشکالی که من همیشه عرض کردم غرر، عقد رضائی یک مشکل دیگه هم دارد یعنی پنج تا ایقاع است، شش تا ایقاع است اگر می خواهید این ها را به هم ربط بدهید یعنی مرحوم نائینی را دقت فرمودید چه راهی رفتند؟ ایشان فرمودند نمی شود به نحو تدریجی شما انشاء بکنید، ایقاع بکنید، نکته روشن شد؟ اگر شما به نحو تدریجی ایقاع کردید هر ایقاعی را که انجام می دهید

خودش تمام می شود، بعد اگر بخواهید بعد از تمام شدن این ها را به همدیگر ربط بدهید دیگه الواقع لا ینقلب عما هو علیه، تمام شد دیگه،

پرسش: یعنی عقد نیست؟

آیت الله مددی: نیست دیگه، نمی تواند بشود

پنج تا ایقاع است، عقد نیست و لذا الان هم اگر شما این معاهدات طبیعتا عهد ها به عقود رضائی نزدیک ترند، الان می آیند معاهده را هم شکل برایش قرار می دهند، مثلا کنوانسیون فلان، این کنوانسیون ۴۵ ماده دارد، یک کشور که قبول کرد در حقیقت آن عنوان عام را یعنی مواد را در ضمن عنوان عام قبول می کند و لذا خوب دقت بکنید اگر عقد نبود ایقاعات متعدد است، این که مرحوم نائینی می فرمایند یعنی ایشان تحلیل نکته فرمودند، به تحلیل ما روشن شد که هر ایقاعی که شد خودش یک ایقاع است، چون مفروض این نبود، تا گفتیم شد، دقت بکنید! شما بعد می خواهید این ها را به همدیگر ربط بدهید، خب لا ینقلب عما هو علیه، آن که واقع شد خودش بود، یکی از خصائص ایقاعات و انشاءات همین است دیگه، لا ینقلب عما هو علیه، شما وقتی بلند شدید نماز خواندید گفتید نماز ظهر می خوانم قربة الی الله، نماز عصر می خوانم قربة الی الله، بعد تو مثلا فهمیدی نماز ظهر نخواندی، می خواهیم بگوییم این نماز من عصر، ظهر بشود، این نمی شود خب، چون الواقع لا ینقلب عما هو علیه و لذا ادله عدول خاص به مورد خودش است.

پرسش: مخصص منفصل را پس چطور می گویند؟

آیت الله مددی: نه حالا آن بحث های مخصص منفصل را کنار بگذارید، آن حرف ها خیلی هایش باید تامل بشود دقت فرمودید چی شد؟ ما همین بحث مخصص متصل را هم توش گیر داشتیم چه برسد به منفصل،

عرض کنم خدمتان خوب دقت بکنید، و لذا خوب دقت بکنید! وقتی ایقاعات متعدد شد، البته این بحث ربطی به فقه ما ندارد، عرض کردیم یک چیزی راجع به این اتمی بود برجام، این مشکلش این بود این اقدام عملی مشترک است، اقدام عملی عقد نیست، ایقاعات متعدد است، لذا این معاهده نیست، یک برنامه ای است، شما این کار را بکنید ما این کار را، این برنامه هر کدام که می گوید این

کار را بکنید این خودش یک ایقاع می شود و طبیعتا اختلاف می آورد، اصولا عرض کردیم عقود رضائی طبیعتا اختلاف می آورد، چون حدی ندارد که، پنج تا از شرائط را گفته، دو روز که می گذرد شرط جدیدی پیدا می شود، این کار را بکنیم یا نکنیم؟ این است که اگر مثلا این سنخ برنامه ای واقع بشود، روی عمل مشترک مثلا بشود شما این کار را بکن یک، این ها می شود ایقاعات متعدد، یکی نیست، معاهده یکی است، قرارداد عقد اتفاق یکی است اما معاهده هم اگر بخواهد معاهده قرار بدهد، ایقاعات مختلف، با این مشکل همیشه روبرو می شود، و لذا طبق این تصویری که ما الان عرض کردیم این مطلبی هم که نائینی می فرماید اگر تدریجا انجام شد نیست، به ذهن ما می آید بهترین تحلیلش این است که من عرض کردم و آن نکته این است که چون این امر ایقاعی است ایقاع اول را که انجام داد تحقق پیدا می کند، ایقاع دوم تحقق پیدا می کند، این می شود پنج تا ایقاع، نمی شود عقد واحد.

پرسش: از نظر نائینی بیع بلا عوض را می گفت نمی شود، آن یک ایقاع است ولی انگار وقوعش

آیت الله مددی: حالا عرض میکنم، آن بیع بلا عوض را بعد عرض می کنم، می خواستم در مرحله جمع بندی نهایی عرض بکنم.

خوب دقت بکنید، این مباحث لطیفی است، رویش فکر بشود، خیلی به نظر من در سطح خودش قابل توجه است.

پس بنابراین حرفی را که مرحوم آقای نائینی دارند، بنده سراپا تقصیر هم حرف ایشان را گفتیم از این راه وارد شدیم چون ایقاع، البته مرحوم نائینی نوشته ایجادیات لکن اگر این مطلب را می فرمودند که در ایجادیات فرض اول نبودنش است یا نیست یا در حد علم نیست، در اصول عملیه قرار می گیرد، یا نیست، این کتاب ملک من است، ملک شما نیست، من می خواهم این کتاب را به ازای صد تومان که از شما می گیرم، تملک می کنم برای شما قرار بدهم، یا نیست یا علم نیست، جهل است، این می خواهد در صورت جهل کاری قرار بدهد این می شود اعتبار و لذا در باب امارات عرض کردیم چیزی اعتبار نشده، در باب امارات چیزی اعتبار نمی شود، خودش طریقت دارد، قابل اعتبار نیست اصلا.

این جمعش بکنیم مطلب را پس این مطلبی هم که مرحوم آقای نائینی فرمودند به نظر ما توجه خوبی است به ذهن ما، همیشه هر وقت شما بخواهید ایقاعات متعدد قرار بدهید با یک مشکل روبرو می شوید پس بنابراین این سوال این جا پیش می آید که شما گفتید

.....

شروط مثل عقود رضائی هستند، ایقاعات متعددی اند، پس چرا شروط را قبول می کنید؟ جواب: ببینید ما عرض کردیم شرط درست است مثل عقد رضائی است لکن شرط در اصطلاح فقه اسلامی آن التزاماتی است که در ضمن یک عقد دیگری واقع می شود، اصطلاح متعارف حوزه های ما التزام فی التزام است، مجرد التزام را شرط نمی دانند، عرض کردیم کلمه شرطه یعنی ربطه، اصل خود کلمه شرط در لغت عرب به معنای ربط است، شما می آئید یک التزام را ربط می دهید به التزام دیگر پس آنی که شکل دارد آن التزام اول است، آن شکل پیدا کرد، چون شکل پیدا کرد قابلیت ایقاع دارد اما در ضمن این شکل پنج تا شرط هم گذاشتیم، شش تا شرط هم گذاشتیم، این شش تا شرط چون در ضمن بیع واقع شدند می شود ایقاع واحد به این ها تعلق بگیرد، روشن شد؟ یعنی شما بیع را انجام می دهید با این التزامات، باز هم بیع است، و لذا خوب دقت بکنید در باب شروط اگر شما پنج تا التزام مستقل بدهید و در ضمن عقدی نیاورید این به درد نمی خورد، این می شود پنج تا ایقاع مستقل، اگر می خواهد به درد بخورد باید در ضمن عقدی قرار بگیرد یعنی به عبارة اخرى یک شکلی بگیرد که شما آن شکل را ایجاد بکنید، یک قالبی قرار بگیرد که شما آن قالب را ایجاد بکنید لذا در باب شروط دقت بکنید:

یک: در ضمن یک قالب قرار بگیرد چون التزامات متعددی است، یکی چهار تا و یکی پنج تا است، التزام متعدد است، با هر التزامی هم حصول پیدا می کند، یک باید در شکلی، یک قالبی قرار بگیرد، یک شکلی پیدا بکند که شما آن را ایجاد بکنید، دو که سابقا عرض کردیم خود این التزامات باید یک نظام عمومی داشته باشد، این پنج تا التزام شما که به عنوان شرط است یک در ضمن یک قالب و یک شکلی قرار بگیرد، دو: یک نظام عامی هم برای این ها باید باشد، مثلا این پنج تا شرط شما باید مخالف با شرع نباشند، دقت کردید؟ چون شکل دارد شکل را قانون قرار داده خواهی نخواهی آن جهتش است لکن چون می آید می گوید التزام شخصی است شرط التزام شخصی است دیگه، شما التزامتان نمی تواند پس در دو تا نکته اساسی در شروط هست، یکی در ضمن یک قالب معین باشد، چون اگر نباشد پنج تا التزام است، پنج تا ایقاع است، این می آید در ضمن بیع قرار می گیرد می شود بیع با این التزامات، شما چی را انشاء می کنید؟ چی ایقاع می کنید؟ بیع با این التزامات، این اشکال ندارد، دو: خود این ها باید در ضمن یک نظام عامی

.....
باشند، خود اینها، اضافه بر این که در ضمن شکلی باشند در ضمن یک نظام عام باشند مثلاً شرط شما مخالف کتاب نباشد، مخالف شرع نباشد، این کتاب را فروختم به شرطی که مثلاً شراب بخوری نمی شود پس یک نظام عام دارد نه به اصطلاح شکل دارد، شکل ندارد، عقود التزامات رضائی اند، به رضایت شماست، به قرارداد شماست، لکن در ضمن یک قالب اند، چون ضمن یک قالب نباشند می شود پنج تا ایقاع، ایقاع واحد نمی شود، پنج تا ایقاع متعددند و اگر پنج تا قرارداد است، پنج تا قرارداد مستقل، یکی یکی باید حساب بشود، اضافه بر او یک نظام حاکم دارد، یک فضای حاکم دارد، در یک فضای معینی در شکل معینی در فضای معینی این اسمش شروط است

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين